

معاملات کلان در افغانستان؟

بهزاد کریمی



وضعیت کنونی افغانستان پرسش‌های کلان و متعددی را پیش می‌کشد بی آنکه هنوز بتوان برای همه آنها پاسخ روشن داد و تصویر شفافی از تحولات آینده این کشور داشت. نوشته حاضر گرچه داعیه ارایه تصویر واضحی از بغرنجی‌های گوناگون افغانستان ندارد ولی بر آنست که با برخی روندها و رویدادهای پیرامون این کشور تماس اولیه بگیرد و با نزدیک شدن به حقایق چند پهلو و در جهاتی هنوز پنهان، بکوشد بر برخی موارد سؤال برانگیز در این زمینه انگشت بگذارد که کمتر توجه بر می‌انگیزند

ویژه اخبارروز - افغانستان بخاطر عقب ماندگی مفرط خود از یکسو و قرار داشتن در محاصره قدرت‌های ذینفع در وضع ژئوپلیتیکی‌اش از سوی دیگر در درازنای تاریخ دو بیست ساله اخیر، سرزمین بغرنجی‌ها و معاملات بزرگ بوده و در هم اکنون خود باز هم چنین و همین است. کشاکش‌هایی و زدوبندهایی ممتد میان قدرت‌ها بر سر آن، که آغازش را در "بازی بزرگ قرن" میان امپراتوری بریتانیا و روسیه تزاری می‌توان بازیافت. این کشور اما اکنون در پی پیمایش مسیری پر پیچ و خم و مملو از انواع معاملات طی نیم قرن گذشته، در گذار از یکی دیگر از پیچ‌های تاریخی حساس خود است و در آستانه مجادلات و معاملاتی پیچیده‌تر با شرکت بازیگرانی بیشتر قرار دارد. خواننده علاقمند به مسایل افغانستان را دعوت به مطالعه نوشته‌ای می‌کنم که نگارنده سی ماه پیش آن را با عنوان "افغانستان: گذر در گذر؛ باز هم نیازمند گذر!" به درخواست "دو ماهنامه میهن" نوشته بود و هم اکنون در سایت "به پیش" بازنشر شده است

وضعیت کنونی این کشور به هر حال پرسش‌های کلان و متعددی را پیش می‌کشد بی آنکه هنوز بتوان برای همه آنها پاسخ روشن داد و تصویر شفافی از تحولات آینده این کشور داشت. نوشته حاضر گرچه داعیه ارایه تصویر واضحی از بغرنجی‌های گوناگون افغانستان ندارد ولی بر آنست که با برخی روندها و رویدادهای پیرامون این کشور تماس اولیه بگیرد و با نزدیک شدن به حقایق چند پهلو و در جهاتی هنوز پنهان، بکوشد بر برخی موارد سؤال برانگیز در این زمینه انگشت بگذارد که کمتر توجه بر می‌انگیزند

خروج نیروهای آمریکایی و شرکای غربی آنان از افغانستان سرعت عجیبی به خود گرفته است. شواهد بیان از این دارد که دولت جو بایدن به تنها میراث بجامانده از سیاست‌های دونالد ترامپ که پایبندی نشان می‌دهد، همین مشی ترک افغانستان به هر قیمت ممکن بعد بیست سال اشغال سنگین آن است. اصل برای واشنگتن، رهایی آمریکا از چاه ویل بلعنده نزدیک به یک تریلیارد دلار این سرزمین عاصی طی این دو دهه و بیرون کشیدن پای زمینگیر شده خود از آن است. ولو که خلاء ناشی از این خروج، فرادستی قدرت طالبان در این کشور را باعث شود که عملاً هم در چنین سمتی سرعت گرفته است. اکنون در محوطه موسوم به "منطقه سبز" کابل که محل سفارت خانه‌های خارجی است، فضای اضطراب حکومت می‌کند. کنسولگری‌ها یا قسماً تعطیل شده‌اند و یا بعضاً دست اندرکار کاهش پرسنل خود و آمادگی برای تعلیق کارداری‌هایشان در آینده اضطراری هستند.

همزمان اخبار موثق از واقعیت پیشروی‌های نظامی نیروهای طالبان و به ادعای خودشان تا حدودی غلو آمیز مبنی بر در اختیار داشتن هشتاد درصد خاک کشور می‌رسد که تا سطح تسخیر نزدیک به صد ولسوالی (شهرستان) شتاب گرفته و با ارتقاء موقعیت این نیرو در توازن قوای موجود، شرایط را برای قدرت دوگانه رسمی در سطح کشور بطور مشهود بالاتر برده است. مطابق برخی اطلاعات پراکنده، صفوف طالبان به گونه چشمگیری از طریق نوجوانان اعزامی از پشتون‌های پاکستان و نیز اسلامگرایان افراطی کشورهای آسیای میانه بیش از پیش تقویت می‌شوند. گرچه طالبان هنوز هم نتوانسته‌اند مراکز ولایات و شهرهای حساس و یا مراکز مهمی چون پایگاه هوایی استراتژیک بگرام را به اشغال خود درآورند و پیروزی‌های آنان در ولسوالی‌ها بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد تا استراتژیک جنگی، با اینهمه واقعیتی است که برد در جنگ تبلیغاتی خود رکنی از پیروزی در جبهه‌های جنگی است.

نکته‌ای که در این میان توجه خاص برمی‌انگیزد و دقیق‌تر بایستی که برانگیزد، همان انتخاب جغرافیای عملیاتی معین از سوی طالبان است. نیروهای طالبان که از نظر قومیت غالباً به پشتون تبارها متعلق‌اند و خاستگاه آنان عمدتاً جنوب افغانستان هم مرز با پاکستان است، با تمرکز محور عملیاتی در خطه شمالی کشور، تهاجمات نظامی و اشغالگری‌های خود را بیشتر متوجه شمال غرب و شمال شرق افغانستان کرده‌اند. مناطقی که، برعکس جنوب و شرق کشور که پشتون نشین و عموماً از دو تیره کلان قلاجائی و درانی هستند، از نظر توزیع جمعیتی بطور عمده قومیت‌های تاجیک، ازبک، ترکمن و هزاره را در برمی‌گیرند. نخستین سؤال هم که اینجا مطرح می‌شود چیستی سیاسی این نقشه جنگی است و نیز اینکه کدامین هدف و انگیزه سیاسی آبخور آن است؟ این آیا نشانه نوعی از توافقات پنهانی بر محور پشتون‌گرایی میان مقامات بالایی دو سوی جبهه جنگ داخلی در افغانستان علیه اقوام دیگر نیست و در پشت پرده بین اشرف غنی و حامد کرزی به وساطت زلمی خلیل زاد با رهبری پشتون طالبان چه چیزی می‌گذرد؟ نکند باز تکرار

واقعیت تلخ تاریخ دویست سال گذشته این کشور را شاهدیم که در آن برتری طلبی قوم مسلط از نظر نظامی، مانع انسجام ملی مدرن در این کشور شده است؟ از نقطه نظر بنیادگرایی اسلامی هم آیا در ورای این انتقال جغرافیای جنگ به شمال افغانستان، نیت اخلال و بی‌ثبات ساختن مرزهای تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان و رخنه افراطیون در آسیای میانه عمل نمی‌کند؟

برگردیم به نظاره‌گری بیشتر صحنه جنگ، و دو سوی تقابل را از نقطه نظر روحیه و احساس پیروزی بنگریم. از شاخصه‌های لحظه کنونی صحنه نبرد در افغانستان بالا رفتن اعتماد به نفس در جنگجویان طالبان و تضعیف روحیه سربازان دولتی است. خبرها حکایت از ترک جبهه جنگ توسط واحدهایی از ارتش ملی کشور و پلیس سراسری و حتی پناهندگی جمعی در مقیاس صدها نفر به کشورهای همسایه شمالی دارد. در مقابل اما به گونه سؤال برانگیزی نوعی از خونسردی در مقامات فرماندهی نظامی کابل دیده می‌شود که هر معنی را می‌رساند مگر قدرتمندی آنان در جنگ! آیا میان اتاق فرمان‌های دو سوی جنگ زدو بندهایی جریان ندارد؟

در رابطه با معادلات سیاسی پیرامون "مسئله افغانستان" هم، فعل و انفعالات مربوطه در کشورهای ذیربط با این مسئله به سطح بالاتری ارتقاء یافته و دامنه وسیع‌تری به خود گرفته است. کشورهای روسیه، هند و آسیای میانه با رصد کردن بیش از پیش تحولاتی که در خلاء ناشی از خروج نیروهای غربی می‌تواند پیش بیاید، بر تحرکات خود در رابطه با این کشور افزوده‌اند مبادا که پاکستان تنها میوه چین وضعیت سیاسی و ژئوپلتیک جدید شود و با تثبیت بنیادگرایی اسلامی در افغانستان، فضای درون‌مرز و یا حیاط خلوت این کشورها در آسیای میانه، درون خاک روسیه و کشمیر تحت تاثیر جدی قرار بگیرد. شاید بسیاری تعجب کنند که تداوم بحران در افغانستان و درگیری پاکستان با آن، خود نوعی منافع ملی برای هند شمرده می‌شود! کشوری که بین غول بزرگ رو به توسعه چین و پاکستان دشمن مادرزادی قرار دارد و در مناقشه گرم و سرد چندین دهه‌ای با هر دو آنها است. یکی را مشغول علیه او یغورها می‌خواهد و دیگری را درگیر افغانستان. برای همه این کشورها مسلم شده که افغانستان به زودی چهره سیاسی دیگری به خود خواهد گرفت و هم از اینرو همگی‌شان هم به سهم و تاثیر خود در آینده این کشور می‌اندیشند و در جهت آن عمل می‌کنند.

اما چین که رقیب اصلی آمریکا در مقیاس جهانی است، در افغانستان و به ویژه شمال این کشور، مسایل مشخصی برای رقابت جویی با آمریکا دارد. چین در بدخشان با افغانستان همسایه است و جاده ابریشم کمربندی آن در شاخه‌ای از خود به آسیای میانه، باید از شمال این کشور گذر کند و نیز با در نظر داشتن این واقعیت مکمل که غول اقتصادی چین بر منافع ناشی از امکان بهره برداری از منابع غنی زیر زمینی شمال افغانستان هم گوشه چشمی دارد. در برابر اما آمریکا که دکتترین اصلی کنونی خود در سطح جهانی را بر عقب نشانیدن چین از توسعه طلبی اقتصادی پکن بنا کرده است، طبعاً نمی‌تواند در جنگ اقتصادی بزرگ

ابعاد خود با چین از کنار رقابت و جنگ منطقه‌ای در آسیای مرکزی به سادگی بگذرد. سؤال اینست که اهرم چین در این جنگ رقابتی چیست و از آن آمریکا کدام؟ آیا محافل قدرتمند پشتون خواه افغانستان، آمریکایی‌ها را متقاعد نکرده‌اند که پاسدار مناسب منافع آنها در شمال افغانستان همانا کانون‌های پشتون نشین است که باید تقویت شده و توسعه بیابند؟ برعکس آیا چینی‌ها بیشتر روی غیر پشتون‌ها حساب باز نکرده‌اند؟

در این میان جمهوری اسلامی که از دیرباز نوعی رابطه دفاکتو با طالبان و توأمان حمایت‌های گهگاه لجستیکی از آن داشته و در همانحال نیز حفظ رابطه رسمی هم دوستانه و هم فاصله‌دار با دولت کابل، حالا فرصت را مساعد دیده است تا خود را در مقام واسطه میان دو طرف تثبیت کند. خامنه‌ای، شکست آمریکا در گرداب سیاسی بزرگ افغانستان و بیرون زدنش از مهلکه این سرزمین بسته را موفقیتی برای سیاست ضد آمریکایی و “دشمن محور” خود می‌داند. میزبانی ظریف وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی از هیئت‌های نمایندگی دولت کابل و طالبان در تهران، خیز برای ایفای نقش بیشتر در سیاست این کشور و ایجاد نوعی از محور رقابتی دیر هنگام با دوحه و حتی غیر مستقیم با آنکارا و آستانه است.

جمهوری اسلامی، افغانستان را در صلح داخلی بدون آمریکا و در قالب نوعی از حکومتی اسلامی می‌خواهد که نقش تعیین کننده در آن با پاکستان نباشد و در وضعیت جدیدی که دارد شکل می‌گیرد هم اسلام آباد و هم مسکو سهم و نقش تهران را در سیاست‌های کابل بپذیرند. همینجا باید اشاره کرد که فعالیت دیپلماتیک هر سه این کشورها با تحرکات نظامی بسیار جدی همراه است. از طرف پاکستان حضور وسیع در خود میدان جنگ، و در رابطه با روسیه و ایران تقویت مواضع نظامی در مرزها. روسیه پایگاه استراتژیک خود در تاجیکستان را تقویت کرده است و جمهوری اسلامی هم در همین ده روز اول تیر ماه نیروهایی از ارتش و سپاه در تربت جام، شاهرود و مشهد را همراه تجهیزات بی‌بی‌بی به بیرجند شهر مهم خراسان جنوبی انتقال داده که مشرف بر ولایت فراه افغانستان است.

دولت ترکیه هم البته همچنان در این جهت و متناسب با منافع شرکای ازبکی و ترکمنی خود فعال است. بر نقش پاکستان و نیز عربستان – این حامی مالی و معنوی اسلام آباد در رابطه با افغانستان طالبانی، از اینرو در این مختصر متمرکز نیستیم که منبع شر اصلی شرارت‌های چند دهه‌ای در افغانستان را در ائتلاف نظامی – پولی اینها باید جست! واقعیتی عیان که نیاز به رمزگشایی ندارد. استخبارات و ارتش این کشور خود را ارباب اصلی سیاست در افغانستان می‌دانند و به بهای ویرانی و کشتارهای بزرگ ابعاد هم که باشد حاضر نیستند دست از سر افغانستان برداشته و پای بیش از اندازه دراز خود از آن را بیرون بکشند.

در چنین شرایطی پرسش مهم اینست که چه آینده احتمالی برای افغانستان متصور است؟ سؤالات البته بسیارند. از جمله اینکه آیا آلترناتیو دخالت‌های همواره مخرب آمریکا در اقصا نقاط جهان در این نقطه و مقطع از حیات افغانستان، بی‌گذار به آب زدن در ترک افغانستان رنج دیده بی‌کمترین تأمین ضمانت لازم بین‌المللی برای حفظ یکپارچگی و امنیت آن بود؟ اصلاً این آیا قطعی است که آمریکا واقعا قصد خروج

یکسره از افغانستان و دادن آن به دست دیگر گرگ‌های نشسته در کمین را دارد؟ آیا در این خلاء توافق ملی شکل خواهد گرفت و در چه مختصات؟ نقطه تعادل میان قدرت‌های ذینفع در کجا پدید خواهد آمد و در کدامین ابعاد و کیفیت؟

اینجا اما بر موضوعی انگشت می‌نهم که تامل بر آن چندان نیست، حال آنکه بسیار هم حاد است. مسئله اتنیک پر تنش در تاریخ دویست ساله این کشور و اکنون رسیده به نقطه اوج خود. آیا اوضاع در سمتی پیش می‌روند که از ویرانه‌های آن، تقسیم کشور بر اساس قومیت بیرون بزند و از دل بلبشو و اغتشاشات، یک طرف پشتونستان و طرف دیگر اتحاد غیر پشتون‌ها سر برآورد؟ کشورهای ذینفع در افغانستان آیا با چنین تقسیمی کنار خواهند آمد و این وضعیت اگر واقعیت بیابد تقسیم سرزمینی چه جایی در رقابت آنان با همدیگر سر افغانستان خواهد داشت و امتداد و تأثیرش در کشورهای چند قومی خود آنان چه خواهد بود؟ کشورهای منطقه مگر می‌توانند شاهد تجزیه افغانستان شوند، چیزی که ترکش آن دامن همه‌شان را خواهد گرفت؟

در این میان، نیروی مترقی و دمکراتیک افغانستان چه می‌گوید و چه می‌تواند بکند؟ آیا خواهند توانست از پتانسیل جامعه مدنی نوپا و نو نهال این سرزمین و عمدتاً متبلور در وجود زنان و جوانان کلان شهرهای کشور که سخت در هراس از بازگشت حکومت شوم طالبان هستند، اراده ایستادگی ملی را شکل بدهند؟ طالبان ربع قرن پیش با ایجاد امنیت جایگزین جنگ "مجاهدین" توانستند با تولید امنیت گورستانی، دختر افغان را پشت پرده برقع خانه نشین مطلق کند و دمار از عرف و مدنیت نوین درآورد، آیا بار دیگر خواهد توانست چه در انحصار قدرت و چه در ائتلاف شوم این سرزمین را پس براند؟ کلید نجات افغانستان، در اتحاد وسیع ملی علیه جنگ و استبداد بنیادگرایی است. پیدایی این کلید را آرزو باید و برایش مبارزه نمود.

۱۹ تیرماه ۱۴۰۰ برابر با ۱۰ ژوئیه ۲۰۲۱

بهزاد کریمی

سایت اخبارروز